

سرمایه فرهنگی زنان و ساختار توزیع قدرت در خانواده (مطالعه موردی: شهر شیراز)

مجید کافی^۱، لیلا بهمنی^{۲*}، مریم سادات دلور^۳

چکیده

پژوهش حاضر براساس این فرض انجام گرفته است که برخورداری هرچه بیشتر زنان از سرمایه فرهنگی می‌تواند موقعیت آن‌ها را در خانواده بهبود بخشد و مطالبات آن‌ها را بالا ببرد. جهت بررسی فرض مذکور، داده‌های مورد نیاز با استفاده از روش پیمایش و ابزار پرسش‌نامه و با انتخاب نمونه‌ای ۳۸۵ نفری از زنان متأهل ساکن شیراز به دست آمد. روش نمونه‌گیری، تصادفی چندمرحله‌ای و تصادفی ساده بود و برای تحلیل داده‌ها و آزمون فرضیه‌ها روش‌های آماری ضریب همبستگی، رگرسیون چندمتغیره و تحلیل مسیر استفاده شد. یافته‌ها نشان‌دهنده وجود رابطه معنادار بین انواع سرمایه فرهنگی (نهادینه، تجسم‌یافته و عینیت‌یافته) با قدرت زنان در خانواده است؛ بدین معنا که با افزایش انواع سرمایه فرهنگی در زنان، قدرت آن‌ها نیز افزایش می‌یابد. همچنین از بین متغیرهای زمینه‌ای تحصیلات مرد، اشتغال زن و بعد خانواده با قدرت زنان ارتباط معناداری را نشان داده است. نتایج ضریب رگرسیونی نشان می‌دهد که ۳ متغیر اشتغال، تعداد اعضای خانواده و سرمایه فرهنگی به ترتیب میزان اهمیتی که در تبیین متغیر وابسته داشته‌اند وارد معادله شده و در مجموع ۴۰ درصد از واریانس متغیر وابسته را توضیح داده‌اند ($R^2 = 0.40$).

کلیدواژگان

زنان، سرمایه فرهنگی تجسم‌یافته، سرمایه فرهنگی عینیت‌یافته، سرمایه فرهنگی نهادینه‌شده، قدرت در خانواده.

mkafi@rihu.ac.ir

la_bahmani@yahoo.com

m_dlvr@yahoo.com

۱. دانش‌آموخته حوزه علمیه قم و عضو هیئت علمی پژوهشگاه حوزه و دانشگاه

۲. دانشجوی دکتری مطالعات زنان دانشگاه ادیان و مذاهب قم

۳. کارشناس ارشد جامعه‌شناسی دانشگاه شیراز و مدرس دانشگاه پیام نور

مقدمه

فرهنگ به معنای مجموعه رفتارهای اکتسابی و ویژگی‌های اعتقادی اعضای یک جامعه معین [۹، ص ۵۹] از رایج‌ترین مفاهیم جامعه‌شناسی است. حضور و کاربرد گسترده این واژه در مباحث جامعه‌شناختی برآمده از نقش چشمگیری است که در حیات بشری ایفا می‌کند؛ از افکار و عقاید و آداب و رسوم گرفته تا ارزش‌ها و هنجارها و ضرب‌المثل‌ها، همه، از زیرشاخه‌های فرهنگ به‌شمار می‌آیند. از این رو، توسعه حقیقی و همه‌جانبه جامعه زمانی صورت می‌پذیرد که ارکان و اجزای مثبت فرهنگ آن ارتقا یافته و نکات منفی احتمالی نهادینه‌شده آن فرهنگ از آن جهت که با مسیر کلی توسعه در تعارض باشد اصلاح یا حذف شود. ارتقای سطح عمومی فرهنگ یک جامعه به دلیل اینکه اعتقادات، آداب و رسوم و در نتیجه رفتار شهروندان یک جامعه را تحت تأثیر قرار می‌دهد، این توان را خواهد داشت که ملتی را به سمت مسیر توسعه سوق دهد و پیشرفتی معقول و همه‌جانبه را برایش به ارمغان آورد؛ همان‌گونه که به قهقرا رفتن فرهنگ یک ملت می‌تواند آن‌ها را متوقف کند و از حرکت باز ایستاند. این تأثیر فرهنگ بر ابعاد مختلف زندگی فردی و اجتماعی و حضور آن در خصوصی‌ترین تا عمومی‌ترین حوزه‌های فکر و رفتار انسان، زوایای متعدد آن را به گونه‌ای روزافزون مورد توجه قرار داده است.

سرمایه فرهنگی، به معنای شناخت و ادراک فرهنگ و هنرهای متعالی، داشتن ذائقه خوب و شیوه‌های عمل متناسب [۸، ص ۴۷] اصطلاحی است که پیر بوردیو^۱ در سال ۱۹۷۳ مطرح کرد. بوردیو قصد داشت با طرح این مفهوم نشان دهد که چگونه طبقات اجتماعی از طریق انتقال سرمایه فرهنگی به کودکان خود بازتولید می‌شوند. به اعتقاد بوردیو، در خانواده‌های طبقات بالا، میزان سرمایه فرهنگی زیادی وجود دارد که به کودکان این طبقات منتقل می‌شود و نهادهای آموزشی که بازتاب و مشوق فرهنگ طبقه حاکم هستند، موجب بازتولید نحوه توزیع سرمایه فرهنگی می‌شوند و به دنبال آن بازتولید ساختار فضای اجتماعی یا به عبارت دیگر بازتولید ترکیب طبقات اجتماعی انجام می‌گیرد [۱، ص ۹]. از نظر بوردیو، سرمایه فرهنگی می‌تواند به سه شکل وجود داشته باشد: تجسم یافته^۲: نوعی سرمایه است که با تلاش و کوشش و استعداد و تجربه به دست می‌آید و به صورت انواع قابلیت‌ها و توانایی‌های ذهنی و جسمی نمود پیدا می‌کند. این سرمایه بخشی از وجود فرد می‌شود و بنابراین قابل انتقال به دیگران نیست و با مرگ از بین خواهد رفت. عینیت یافته^۳: شامل میزان مصرف کالاهای مختلف فرهنگی در میان اقشار مختلف جامعه است. مانند آثار هنری، ابزار، کتاب‌ها و نظیر این‌ها. این

1. bourdieu
2. embodied
3. objectified

نوع سرمایه در مادیت آن قابل انتقال است. نهادینه شده^۱: این سرمایه نوعی رسمیت بخشیدن نهادی به سرمایه فرهنگی فرد است و مانند حالت اول، قابل انتقال به دیگران نیست؛ مانند مدارک تحصیلی.

بورديو معتقد است هرچه فرد سرمایه بیشتری داشته باشد، از قدرت بیشتری نیز برخوردار خواهد بود. جایگاه‌های عوامل گوناگون درون یک زمینه را مقدار و اهمیت نسبی سرمایه‌ای که این عوامل در اختیار دارند تعیین می‌کند و این سرمایه است که به یک فرد اجازه می‌دهد سرنوشت خود و دیگران را تحت کنترل قرار دهد [۴، ص ۷۲۴]. به اعتقاد وی، افزایش یا کاهش مجموع حجم سرمایه‌ای که افراد در اختیار دارند قابلیت این را خواهد داشت که در طول زمان جایگاه آن‌ها را تغییر دهد. بنابراین، سرمایه فرهنگی به منزله یک رابطه اجتماعی درون‌سازواری از تعاملات که مشتمل بر دانش انباشته عمل می‌کند- مانند اشکال دیگر سرمایه- به قدرت و منزلت منتهی می‌شود [۳، ص ۱۷۹].

خانواده به منزله یکی از نهادهای اجتماعی اساسی است که می‌توان آن را از عرصه‌های مهم ظهور و بروز کشمکش‌های قدرت دانست. حضور هرچه بیشتر زنان در عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی در دهه‌های اخیر، زمینه برخورداری روزافزون آن‌ها از اشکال مختلف سرمایه فرهنگی را موجب شده است. تأثیرات این بهره‌مندی بیشتر، چه به شکل دسترسی به فرصت‌های شغلی یا ارتقای موقعیت‌های شغلی، که نتیجه آن استقلال مالی است، و چه به صورت دگرگونی ساختارهای فکری سنتی در مورد نقش‌ها و حقوق خود، به هم خوردن مناسبات سنتی در حوزه ساختار خانواده- ساختار به معنای کلیه روابط بین اعضا- به ویژه روابط و مناسبات بین زن و شوهر را باعث شده است. مسلماً، بهره‌مندی زنان یک جامعه از ابعاد مختلف سرمایه فرهنگی به یک اندازه نخواهد بود. بنابراین، هدف از پژوهش حاضر بررسی تأثیر سرمایه فرهنگی زنان بر ساختار توزیع قدرت در خانواده است. برای دستیابی به هدف مذکور، این سؤال مرکز توجه قرار گرفته که آیا برخورداری زنان از سرمایه فرهنگی بیشتر در ساختار توزیع قدرت خانواده به آن‌ها قدرت بیشتری خواهد داد؟ یا به عبارت دیگر، آیا تئوری بورديو مبنی بر «افزایش قدرت افراد به دلیل افزایش سرمایه فرهنگی آن‌ها» در ساختار توزیع قدرت در خانواده نیز صادق است یا خیر؟ این موضوع از آن جهت که روابط درون خانواده نوعاً و به میزان درخور توجهی تحت تأثیر عواطف و احساسات خویشاوندی نیز قرار دارد، اهمیت دارد؛ این بدین معناست که در نهاد خانواده احتمالاً معادلات قدرت تحت تأثیر متغیر عواطف خویشاوندی نیز قرار می‌گیرند که می‌تواند تأثیر سرمایه فرهنگی افراد در ساختار قدرت در این نهاد را تعدیل کند یا توسعه دهد. اساساً سرمایه فرهنگی زنان تا چه اندازه توانسته در تعدیل ساختار قدرت به نفع آن‌ها سهیم باشد؟

مروری بر پژوهش‌های پیشین

تاکنون پژوهش‌های داخلی و خارجی بسیاری ساختار قدرت بین زن و مرد در تعاملات خانوادگی را مورد توجه قرار داده‌اند. در ادامه، به چند مورد که ارتباط بیشتری با این تحقیق دارند اشاره خواهد شد.

تحقیقات داخلی

سفیری و آراسته [۱۰] در پژوهش خود با عنوان «بررسی رابطه سرمایه اقتصادی زنان با نوع روابط همسران در خانواده» به این نتیجه رسیده‌اند که میانگین روابط دموکراتیک زنان شاغل با همسرانشان بالاتر از زنان خانه‌دار است و با افزایش میزان سرمایه اقتصادی زنان، روابط آن‌ها با همسرانشان نیز دموکراتیک‌تر و دوسویه‌تر می‌شود. در واقع، برخورداری هرچه بیشتر زنان از سرمایه اقتصادی، موجب افزایش قدرت اثرگذاری زنان در تصمیم‌گیری‌های مختلف مربوط به امور خانواده می‌شود.

نتایج به‌دست‌آمده از پژوهش توسلی و سعیدی [۶] نشان می‌دهد که با افزایش منابع در دسترس هریک از همسران، قدرت آن‌ها نیز در خانواده بیشتر می‌شود. به عبارت بهتر، هر قدر دسترسی زنان به منابعی همچون تحصیلات و درآمد در خانواده بیشتر باشد، ساختار قدرت مبتنی بر اقتدار به نفع زن (نقش بیشتر زن در تصمیم‌گیری و مشارکت کمتر او در انجام‌دادن کارهای منزل) و هر قدر منابع در دسترس مردان افزایش یابد، ساختار قدرت مبتنی بر اقتدار مرد (نقش بیشتر مرد در تصمیم‌گیری و مشارکت کمتر او در انجام‌دادن کارهای منزل) در خانواده حاکم می‌شود. از سوی دیگر، اشتغال زنان از طریق ایجاد مشارکت آنان در تأمین مخارج خانواده، حتی به میزان اندک، می‌تواند هرم قدرت در خانواده را به نفع آن‌ها بهبود بخشد. همچنین، بخش دیگری از نتایج نشان می‌دهد که هر قدر ایدئولوژی جنس‌گرایانه (باور به برتری مردان و باور به تفاوت‌های طبیعی بین زن و مرد) در زن قوی‌تر باشد، اقتدار به نفع مرد در خانواده افزایش می‌یابد.

در پژوهش عنایت و رئیسی [۱۱] که با هدف «بررسی عوامل جامعه‌شناختی مؤثر بر توزیع قدرت در خانواده» و با تأکید بر نظریه سرمایه اجتماعی انجام شده، بخشی از نتایج نشان می‌دهد که متغیرهای سرمایه اجتماعی، میزان درآمد، میزان آگاهی پاسخ‌گو از حقوق زن و وابستگی عاطفی پاسخ‌گو به همسرش با نحوه توزیع قدرت در خانواده در سطح ۹۹ درصد اطمینان رابطه معنادار و مثبت داشته‌اند و به‌طور کلی ۴۳/۱ درصد از تغییرات متغیر وابسته تحقیق را تبیین کرده‌اند.

تحقیقات خارجی

نتایج تحقیق زو و بیان^۱ [۲۵] حاکی از این است که با حفظ نقش نان‌آوری مردان و خانه‌داری زنان، جایگاه و موقعیت آن‌ها در ساختار قدرت خانواده نیز حفظ خواهد شد و این انتظارات نقش جنسیتی، منابع جنسیتی را برای زنان و شوهران آن‌ها ایجاد می‌کند؛ یعنی هم شوهران را از انجام دادن وظایف خانگی به‌طور برابر با همسرانشان معاف می‌کند و هم زنان را از پذیرفتن مسئولیت برابر در انجام دادن کارهای مزدی بیرون از خانه.

ویرارثال^۲ [۲۴] در تحقیقی گسترده درباره رابطه بین خشونت علیه زنان با وضعیت اشتغال آن‌ها، که روی یک نمونه ۳۰ هزار نفری از زنان مکزیکی انجام گرفته، به این نتیجه رسیده است که این دو متغیر با یکدیگر همبستگی معکوس دارند؛ بدین معنا که اشتغال زنان خطر خشونت علیه آن‌ها را کاهش می‌دهد. تحقیق زو^۳ [۲۶] بر خانواده‌های چینی نشان می‌دهد که زوجها در شرایط عادی، تصمیم‌گیری به‌طور مشترک را ترجیح می‌دهند، ولی در صورت اختلاف، قدرت به سمت کسی تمایل پیدا می‌کند که مسئولیت‌های خانگی بزرگ‌تری را برعهده دارد.

یافته‌های تحقیق سنول^۴ [۲۱] بر الگوهای اقتدار و نقش جنسی زندگی خانوادگی مهاجران کره‌ای نشان می‌دهد که بسیاری از خانواده‌های کره‌ای ساکن سیدنی و ملبورن، صرف‌نظر از پیشینه اقتصادی و اجتماعی‌شان، به ایدئولوژی‌های سنتی پایبندند و زندگی خانوادگی مردسالار اغلب از سوی اجتماع قومی تحکیم و توجیه می‌شود. از طرف دیگر، بعضی دیگر از خانواده‌ها زندگی خانوادگی مساوات‌طلب را به دلیل مشارکت اقتصادی زنان و همچنین تأثیر فرهنگ جدید اتخاذ کرده‌اند که بیشتر در مورد خانواده‌های مهاجر جوان صادق است. توکیوس و همکاران^۵ [۲۳] در مطالعه خود به این نتیجه رسیده‌اند که ارزش‌های مردسالارانه و سنتی، فقدان استقلال اقتصادی و پایگاه اقتصادی-اجتماعی پایین، عوامل مهمی در بروز خشونت خانگی فیزیکی علیه زنان محسوب می‌شوند. نتایج پژوهش کریستین [۱۷] نشان می‌دهد که جنسیت عامل تعیین‌کننده اساسی در مشارکت فرهنگی است و زنان به میزان درخور توجهی بیشتر از مردان احتمال دارد که در فعالیتهای فرهنگی سطح بالا مشارکت کنند.

بررسی تحقیقات انجام‌گرفته داخلی نشان می‌دهد که سرمایه‌های اقتصادی و اجتماعی و تأثیراتی که می‌توانند بر ساختار قدرت در خانواده و نوع روابط میان همسران داشته باشند در پژوهش‌های متعددی بررسی شده است؛ مثلاً، تحقیقات سفیری و آراسته [۱۰]، توسلی و سعیدی [۶] و عنایت و رئیسی [۱۱] به تأثیر این متغیرها پرداخته است. درحالی که مطالعه چگونگی

-
1. Zuo & Bian
 2. Andres Villarreal
 3. Zuo
 4. Byung-Soo Seol
 5. Tokuc et al

تأثیرگذاری متغیر سرمایه فرهنگی و انواع آن بر نوع روابط قدرت مابین زن و شوهر کمتر مورد توجه بوده است. از آنجا که با دقت در مطالعات انجام‌گرفته پیشین مشخص شد که معناداری ارتباط دو متغیر مذکور تاکنون در شهر شیراز مورد آزمون قرار نگرفته است، در پژوهش حاضر بر آن شدیم که ارتباط بین این دو متغیر را در جمعیت زنان متأهل شیراز مورد سنجش قرار دهیم. همچنین، مروری بر تحقیقات انجام‌شده خارجی بیانگر این است که در این تحقیقات نیز یا به تأثیر سرمایه اقتصادی و اجتماعی بر تصمیم‌گیری‌ها و مشارکت در انجام‌دادن امور خانه پرداخته شده، مانند تحقیق زو و بیان [۲۵]، سئول [۲۱]، یا نقش جنسیت در میزان برخورداری از سرمایه فرهنگی مطالعه شده، مثل پژوهش توکیوس [۲۳] و کمتر به نحوه تأثیرگذاری سرمایه فرهنگی زنان بر افزایش قدرت آن‌ها در مناسبات با همسر و خانواده توجه شده است.

چارچوب نظری

بی‌تردید، مهم‌ترین پدیده تأثیرگذار بر نظریه‌پردازی در مورد خانواده، فمینیسم بوده است [۵]، ص ۸۲]. طبق نظریه جامعه‌پذیری جنسیتی^۱، پسرها و دخترها نقش‌های جنسیتی^۲ و هویت‌های مذکر و مؤنث را که با این نقش‌ها همراه است به کمک کارگزاران اجتماعی مثل خانواده و رسانه‌ها می‌آموزند [۱۴، ص ۱۵۸]. در انتقال نقش‌های جنسیتی، مسئله این است که به دختر و پسر از همان کودکی تصورات و نگرش‌های چگونگی‌بودن در زندگی آینده ارائه می‌شود. براساس این آموزه‌ها، دختر باید لطیف، مهربان، علاقه‌مند به آشپزی و امور خانه‌داری و همچنین کودکان و نوزادان باشد و پسر قوی و قدرتمند، تا حدودی حتی پرخاشگر، متمایل به زندگی بیرون از خانواده، بازی و ورزش. این الگو خطوط کلی زندگی آن‌ها را مشخص می‌کند [۳، ص ۱۹۰]. دختران و پسران در طول فرایند جامعه‌پذیری با انواع تقویت‌های مثبت و منفی روبه‌رو می‌شوند تا نقش متناسب با جنس خود را بیاموزند. این دیدگاه معتقد است عاملی که تعیین می‌کند در خانواده چه کسی کار کند و چه کسی برای رسیدگی به امور خانه و بچه‌داری در خانه بماند [۱، ص ۱۲۶] و همچنین چگونگی روابط بین زن و مرد در ساختار قدرت خانواده، متأثر از باورهای مربوط به نقش‌های جنسیتی است که افراد در طول فرایند جامعه‌پذیری می‌آموزند. طبق الگوی جامعه‌پذیری جنسیتی که در آن مردگونی ارزش محسوب می‌شود، زنان موجوداتی تابع و مطیع در ساختار مردسالار خانواده‌اند و در حوزه‌های خصوصی خانواده محصورند و مردان در دنیای عمومی حضور و اشتغال دارند [۱۶، ص ۹۰].

زنی که آرام و تسلیم بودن را به‌مثابه هنجارهای جنسیتی مورد انتظار جامعه آموخته، با آن‌ها هم‌نوا شده و وارد زندگی مشترک می‌شود، طبیعتاً در راستای همان آموزه‌ها رفتار خواهد

1. gender socialization theory
2. gender roles

کرد. همان طور که طرز عمل و رفتار مرد نیز به منزله قدرت تصمیم گیرنده در چارچوب خانواده و در مقابل همسرش جز منطبق با ایدئولوژی‌های جنس‌گرایانه منتقل شده به او نخواهد بود. بنابراین، روابط نابرابر قدرت تا حد زیادی از طریق همین ایدئولوژی‌های جنسیتی تأیید و تثبیت می‌شود. آنچه می‌تواند باورهای قالبی را تضعیف کند و بر ساختارهای فکری سنتی در مورد نقش زن و مرد و میزان قدرت مورد قبول جامعه برای هر یک تأثیر گذارد و تعدیل کند، در مرتبه اول، آگاهی هرچه بیشتر خود زنان از وجود چنین باورهایی و تلاش در جهت حذف و یا کاهش آن‌هاست. مطالعه، چه در قالب تحصیلات که به اخذ مدرک منتهی می‌شود و چه خارج از آن، اشتغال و به دنبال آن استقلال مالی، حضور در انواع کلاس‌های آموزشی و بسیاری موارد دیگر، که به طور خلاصه می‌توان آن‌ها را بهره‌مندی از سرمایه فرهنگی دانست، می‌تواند نیروی قدرت‌دهنده و کمک‌کننده به زنان در این مسیر باشد.

این دیدگاه، تفاوت بین دو جنس را نتیجه نحوه جامعه‌پذیری و شرطی‌سازی نقش‌های جنسیتی می‌داند و معتقد است که با پسرها و دخترها تقریباً از لحظه تولد با شیوه‌های متفاوتی رفتار می‌شود [۱، ص ۹۱]. جنسیت دست‌پرورده اجتماع است و نقش‌هایی که مرد و زن در جامعه ایفا می‌کنند محصول جبری طبیعت آن‌ها نیست [۱، ص ۲۷]. به اعتقاد میل، «تنها تفاوت‌هایی را می‌توان طبیعی دانست که تصنعی‌بودنشان ناممکن باشد؛ به بیان دیگر اگر همه ویژگی‌های هر یک از دو جنس را که بر مبنای آموزش و تربیت و شرایط خارجی قابل تبیین‌اند حذف کنیم، تفاوت‌هایی که باقی می‌ماند ممکن است طبیعی باشند» [۱۵، ص ۳۴].

دیدگاه کارکردگرایی ساختی^۱ به منزله یکی از نظریه‌های اصلی مورد توجه جامعه‌شناسان در تجزیه و تحلیل مسائل خانوادگی [۲، ص ۲۶] در مقابل نظریه جامعه‌پذیری جنسیتی قرار دارد. اجتماع جدید از نظر پارسونز^۲، که می‌توان او را نماینده شاخص نظریه‌پردازی مدرن درباره خانواده هسته‌ای دانست [۵، ص ۷۵]، براساس تخصص و تفکیک نقش‌ها به حیات خود ادامه می‌دهد و خانواده نیز، به دلیل اینکه خرده‌نظامی از نظام کل اجتماعی است، بر همان مبنای حیات خود ادامه می‌دهد. پارسونز نقش‌های خانوادگی را براساس جنس تفکیک می‌کند و معتقد است کسب مهارت و تخصص در زمینه ایفای نقش‌های خانوادگی باید متناسب با استعدادهای طبیعی و بالقوه اعضا باشد که قهراً متفاوت است و تفاوت آن‌ها از ساختارهای ویژه روانی و جسمی هر یک از دو جنس ناشی می‌شود. از دید وی، بسیاری از وظایف گذشته خانواده اکنون به نهادها و سازمان‌های دیگر سپرده شده و امروزه دو کارکرد اجتماعی کردن کودکان و حفظ و ثبات شخصیت بزرگسالان مهم‌ترین کارکردهای خانواده‌اند که تداوم و بقای این کوچک‌ترین نهاد اجتماعی وابسته به آن‌هاست.

1. structural functionalism

2 Parsons

از دید وی، بیشترین بازدهی و کارایی خانواده زمانی است که تقسیم جنسی کار به صورت شفاف و واضح چنان باشد که زنان نقش‌های عاطفی^۱ یعنی تأمین مراقبت و امنیت برای کودکان و حمایت عاطفی از آن‌ها را برعهده داشته باشند و مردان نقش‌های ابزاری^۲ را؛ یعنی نان‌آور خانواده باشند [۱۴، ص ۱۶۵]. پارسونز این تقسیم نقش را بهترین شکل برای حفظ وحدت خانوادگی می‌داند و تداخل هر نوع نقش دیگر را سبب برهم خوردن تعادل زندگی به حساب می‌آورد. به خصوص در مورد اشتغال زن معتقد است در این صورت او حالت بیانگر را از دست داده و به رقیب شغلی شوهر خود تبدیل می‌شود و رقابت زن و شوهر با یکدیگر، ناهماهنگی و نابسامانی خانواده را به دنبال خواهد داشت [۳، ص ۱۲۰]. پارسونز وجود دو قطب رهبری و زیردستان را نخستین شرط دستیابی به حداکثر کارکردهای خانواده هسته‌ای می‌داند [۳، ص ۷۱] و نظارت بر هرچه بهتر انجام شدن وظایف خانواده و حفظ یکپارچگی آن را به مرد واگذار می‌کند. بدین دلیل که مسئولیت نظارت و رهبری را شایسته فردی می‌داند که مطلع‌تر از دیگران باشد و از آنجا که در خانواده پدر نسبت به بقیه اعضا حضور بیشتری در جامعه و ارتباط گسترده‌تری با نهادها و سازمان‌های اجتماعی دارد، نقش نظارت بر حسن انجام وظایف به وی سپرده می‌شود و اوست که باید نظم و انسجام خانواده را با اعمال قدرت خود تأمین و حفظ کند. بنابراین، برتر دانستن مرد به لحاظ جسمی و روحی، که ایفای نقش نان‌آوری را برایش به همراه می‌آورد، و مطلع‌تر بودن وی به مسائل، که نقش نظارت و رهبری را به وی واگذار می‌کند، چگونگی سلسله‌مراتب قدرت در خانواده را از نظر وی تا اندازه زیادی آشکار می‌کند.

محصور شدن زن در خانه و اشتغال نداشتن او و در نتیجه وابسته شدن هرچه بیشترش به مرد و همچنین سپردن وظیفه رهبری به شوهر، زن را در موقعیت فروتر قرار خواهد داد و مرد را در موقعیت برتر. اگرچه پارسونز این روند تفکیک نقش در خانواده را حافظ بقای آن می‌داند، تجربه امروز چیزی متفاوت را نشان می‌دهد. بهبود یافتن وضعیت اطلاعات و آگاهی عمومی زنان به دنبال حضور روزافزون آن‌ها در جامعه به انحای مختلف، تحصیلات هرچه بیشتر در مقاطع بالا و برخورداری از شغل و درآمد نه تنها قابلیت جسمی و روحی زنان را برای برعهده گرفتن نقش نان‌آوری یا حداقل بخشی از آن به اثبات رسانده است، بلکه قدرت بیشتر و جایگاه بهتری در خانواده برای آن‌ها به همراه می‌آورد و این شرایط به از دست رفتن کارکردهای خانواده، یعنی آنچه پارسونز نسبت به آن احساس خطر می‌کرد، منجر نشده است.

یکی از توضیحات مطرح قدیمی و معروف بر پایه قدرت در خانواده، مربوط به بلاد و ولف^۳ (۱۹۶۰) است که به منزله نظریه منابع شناخته شده است. طبق این دیدگاه، منابع نسبی و

-
1. expressive roles
 2. instrumental roles
 3. Blood & Wolfe

میزان کفایت آن‌ها، که هریک از همسران در کنترل دارد، مهم‌ترین اساس قدرت نسبی- قدرت به معنای توانایی شخص به وادار کردن طرف مقابل به انجام‌دادن خواسته‌های خود، اگرچه به‌صورت اجبار- در خانواده است [۲۰، ص ۳]. به عبارت دیگر، قدرت در رابطه زناشویی از توزیع منابع در رابطه- به‌خصوص تحصیلات، درآمد و وضعیت شغلی- نشئت می‌گیرد و همسری که بیشترین بهره را از این منابع دارد، قدرت تصمیم‌گیری بیشتری خواهد داشت.

قدرت تصمیم‌گیری هریک از همسران به‌طور مستقیم به زمینه‌ای بستگی دارد که آن همسر منابع ارزشمند ازدواج را به آن نسبت می‌دهد. منبع ارزشمند عموماً این‌گونه تعریف می‌شود: هر چیزی که یکی از طرفین ممکن است برای دیگری فراهم کند تا به او در برآورده کردن نیازهایش کمک کند. از آنجا که در صورت فروپاشی ازدواج، فردی که منابع بیشتری داشته باشد (که معمولاً مرد است) کمترین ضرر را متحمل می‌شود، خود او قدرت چانه‌زنی بیشتری در رابطه دارد [۱۹، ص ۱۰]. به اعتقاد بلاد و ولف، فرهنگ عنصر پیش‌بینی‌کننده ضعیفی در الگوهای مشاهده‌شده برای تصمیم‌گیری در خانواده است و بیشتر عناصر پیش‌بینی‌کننده کاربردی در مورد اینکه چه کسی قدرت واقعی تصمیم‌گیرنده در خانواده است، منابع حقیقی قدرت در ازدواج است [۱۸، ص ۱۸۵].

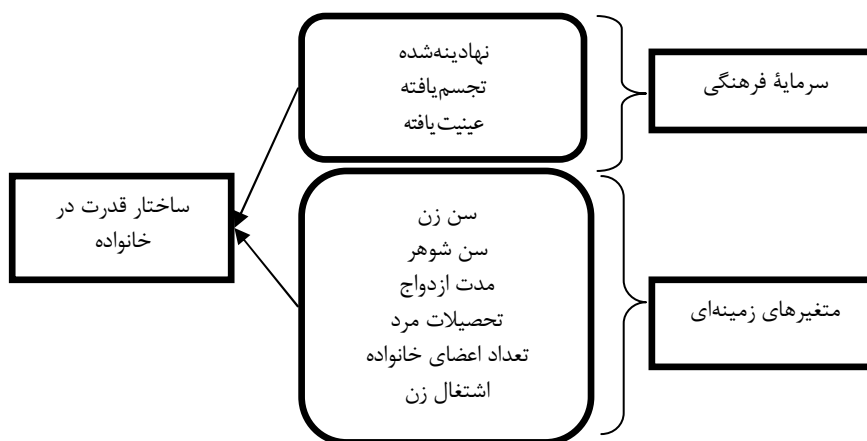
در تحقیق پیش رو، منظور از منبع، سرمایه فرهنگی است که مؤلفه‌های مختلفی مانند تحصیلات، انواع مهارت‌ها و توانایی‌ها، سبک زندگی و... را دربرمی‌گیرد. برخورداری از میزان سرمایه فرهنگی بیشتر، قابلیت این را خواهد داشت که قدرت چانه‌زنی زنان در تعاملات قدرت خانواده را بیشتر کند و ساختار قدرت را به نفع آن‌ها بهبود بخشد. زنی که سطح بالاتری از سرمایه فرهنگی در ابعاد مختلف آن را دارد، اعمال قدرت یک‌سویه از طرف مرد را نپذیرفته و خواستار نقش داشتن هرچه بیشتر در تصمیم‌گیری‌ها خواهد بود.

نظریه منابع در زمینه توازن قدرت بین زن و شوهر، یکی از آثار برگرفته از رهیافت مبادله در ارتباط با قدرت نسبی و عرضه خدمات در گروه‌های کوچک است [۶، ص ۱۳۶]. براساس این رهیافت، هرکاری که انسان‌ها در زندگی انجام می‌دهند نوعی فعالیت مبادله محسوب می‌شود که هدفشان در این فعالیت‌ها دست پیدا کردن به حداکثر سود است. انسان‌ها آرزوها و عقایدی دارند که براساس آن‌ها و همچنین براساس امکانات مادی و معنوی که در اختیار دارند تصمیم می‌گیرند به کدام فعالیت مبادله دست بزنند که برایشان بیشترین سود و منفعت را به همراه داشته باشد.

به عقیده بلاو، مبادله بیشتر رفتارهای بشر را جهت می‌دهد و بر روابط بین انسان‌ها و گروه‌ها تسلط دارد. انسان‌ها به دلایل مختلف جذب یکدیگر می‌شوند و زمانی که نخستین پیوندها برقرار شد، آنچه باعث دوام و تقویت گروه می‌شود، پاداش‌های متقابلی است که این پیوندها برای اعضای گروه به همراه دارند و در صورت فقدان پاداش‌های کافی، پیوندها سست و یا از هم گسیخته

می‌شوند. پاداش‌هایی که بین اعضای گروه ردوبدل می‌شوند می‌توانند درون‌ذاتی یا غیرمادی باشند، مثل محبت و احترام، یا برون‌ذاتی و مادی مانند پول. اما انسان‌ها همیشه قادر نیستند پاداش‌های برابری به یکدیگر ارائه دهند، به همین دلیل تفاوت در منزلت و قدرت ایجاد می‌شود. از نظر بلاو، هرگاه یکی از طرفین به چیزی که از آن دیگری است نیاز داشته باشد ولی چیز درخور مقایسه‌ای برای ارائه به طرف مقابل نداشته باشد، ۴ حالت به‌وجود می‌آید: نخست، انسان‌ها می‌توانند یکدیگر را به زور به کمک وادار کنند. دوم، می‌توانند برای رفع نیازشان به منبع دیگری رجوع کنند. سوم، می‌توانند بدون کمک گرفتن از دیگران گلیمشان را از آب بیرون بکشند و سرانجام می‌توانند تابع دیگران شوند [۸، ص ۴۳۵]. بدین معنا که هرگاه فرد برای بر خورداری از آنچه می‌تواند نیازش را برطرف کند به ارائه چیز هم‌ارزشی قادر نیست، به ناچار از خواسته‌ها و تمایلات خود می‌گذرد و تسلیم و مطیع طرف مقابل می‌شود.

با استفاده از این دیدگاه، جهت تحلیل روابط قدرت بین زن و مرد در چارچوب خانواده می‌توان نتیجه گرفت در صورتی که زن در مقابل شوهرش، که مهم‌ترین منبع رفع نیازهای اوست، چیز هم‌سنگی برای ارائه نداشته باشد، منفعل و پذیرا می‌شود و قدرت تصمیم‌گیری را به او واگذار می‌کند. بنابراین، سرمایه فرهنگی هرچه بیشتر زنان می‌تواند ساختار قدرت را به نفع آن‌ها متعادل‌تر و موقعیت آن‌ها را در این ساختار مستحکم‌تر کند. در پژوهش حاضر، از نظریه‌های «منابع»^۱ و «مبادله»^۲ جهت تحلیل مناسبات قدرت در خانواده استفاده شده است.



شکل ۱. مدل نظری پژوهش

1. resource theory
2. exchange theory

فرضیه‌ها

۱. بین سرمایه فرهنگی نهادینه‌شده زنان و ساختار قدرت در خانواده ارتباط معنادار وجود دارد؛
۲. بین سرمایه فرهنگی تجسم‌یافته زنان و ساختار قدرت در خانواده ارتباط معنادار وجود دارد؛
۳. بین سرمایه فرهنگی عینیت‌یافته زنان و ساختار قدرت در خانواده ارتباط معنادار وجود دارد؛
۴. سرمایه فرهنگی زنان قدرت آن‌ها را در ساختار توزیع قدرت خانواده افزایش می‌دهد؛
۵. بین متغیرهای زمینه‌ای و ساختار قدرت در خانواده ارتباط معنادار وجود دارد.

روش تحقیق

این پژوهش به روش پیمایشی و با استفاده از ابزار پرسش‌نامه انجام گرفته و واحد تحلیل در آن خانواده و سطح سنجش، فرد بوده است. پس از بررسی منابع و ادبیات مرتبط با موضوع تحقیق، مدل تحقیق تهیه و شاخص‌ها، جهت تهیه پرسش‌نامه مشخص شدند. جامعه آماری در این پژوهش شامل کلیه زنان متأهل ساکن شیراز است که بنابر اعلام اداره کل ثبت احوال استان برابر با ۷۲۷ هزار و ۲۶۵ نفر بوده است که نمونه‌ای ۳۸۳ نفری با استفاده از فرمول کوکران انتخاب شد. با در نظر گرفتن احتمال برگشت داده نشدن یا مخدوش‌بودن برخی از پرسش‌نامه‌ها، تعداد پرسش‌نامه‌های توزیع‌شده به ۴۱۰ عدد افزایش داده شد که از این تعداد، ۳۸۵ پرسش‌نامه جهت تجزیه و تحلیل انتخاب شد. همچنین، در پژوهش حاضر از شیوه نمونه‌گیری تصادفی چندمرحله‌ای و تصادفی ساده استفاده شده است. بدین ترتیب که ابتدا مناطق نُه‌گانه شیراز انتخاب و به نسبت وجود خانوارها، هر منطقه به بلوک‌های کوچک‌تر تقسیم شد و به‌طور تصادفی از هر منطقه یک بلوک انتخاب شد و در مرحله بعد، ساختمان‌ها و در نهایت خانواده‌ها انتخاب شدند. پس از بررسی پایایی، پرسش‌نامه مقدماتی روی یک نمونه ۴۵ نفری، به دلیل پایایی بالای همه متغیرها (الگوی تصمیم‌گیری با آلفای ۰/۸۶، تقسیم کار در خانواده با آلفای ۰/۷۰، قلمروی قدرت با آلفای ۰/۸۳، شیوه اعمال قدرت با آلفای ۰/۸۶ و سرمایه فرهنگی با آلفای ۰/۸۴)، همان پرسش‌نامه به‌عنوان پرسش‌نامه نهایی در نظر گرفته شد و پس از جمع‌آوری داده‌ها از نرم‌افزار SPSS برای تجزیه و تحلیل داده‌ها استفاده شد. روایی پرسش‌نامه نیز به شیوه روایی صوری سنجیده شد.

تعریف نظری و عملی متغیرها

متغیر وابسته: ساخت قدرت در خانواده

تعریف مفهومی: منظور از ساخت قدرت در خانواده الگوهای ساخت‌یافته تصمیم‌گیری در خانواده است [۹، ص ۴۰].

تعریف عملیاتی: در تحقیق پیش رو، از ترکیب سه شاخص ساخت قدرت، قلمروی قدرت و شیوه اعمال قدرت به دست آمد. منظور از ساخت قدرت، الگوی همکاری زن و شوهر در انجام دادن وظایف خانگی و تصمیم‌گیری در حوزه‌های مختلف است. قلمروی قدرت مرتبط است با قدرت در تصمیم‌گیری بین زن و شوهر در سه حوزه اقتصادی، اجتماعی و تعیین موالید و شیوه اعمال قدرت مربوط می‌شود به سنجش میزان مجاب‌سازی شوهر در شیوه اعمال قدرت با همسر. در پرسش‌نامه محقق ساخته استفاده شده، نمره کل ساختار قدرت در خانواده از پاسخ‌گویی به سؤالات ۱۰ تا ۱۵، که مجموعاً ۴۰ گویه را شامل می‌شد، به دست آمد. کمترین نمره ۴۰ و بالاترین نمره ۲۰۰ بوده است که نمره بالا نشان‌دهنده قدرت زیاد زنان در تصمیم‌گیری‌های حوزه خانواده است و برعکس.

متغیر مستقل: سرمایه فرهنگی

تعریف مفهومی: به معنای شناخت و ادراک فرهنگ و هنرهای متعالی، داشتن ذائقه خوب و شیوه‌های عمل متناسب است [۱۲، ص ۴۷].

تعریف عملیاتی: از سه بعد نهادینه شده، تجسم یافته و عینیت یافته تشکیل شده است. سرمایه فرهنگی تجسم یافته با گویه‌هایی که میزان مهارت و دانش افراد را در زمینه‌های مختلفی مانند هنرهای دستی و زبان‌های خارجی و... را می‌سنجد عملیاتی شده است. سرمایه فرهنگی عینیت یافته با گویه‌هایی که میزان مطالعه کتاب، تماشای فیلم، مراجعه به نمایشگاه‌ها و... را می‌سنجد، عملیاتی شده و همچنین جهت سنجش سرمایه فرهنگی نهادینه شده از گویه‌هایی مانند میزان تحصیلات استفاده شده است. این ۳ بعد با استفاده از ۶ سؤال و ۳۸ گویه سنجیده شد. کمترین نمره ۳۸ و بیشترین نمره ۱۹۰ بوده است که نمره پایین نشان‌دهنده پایین بودن میزان سرمایه فرهنگی زنان است و برعکس.

یافته‌های تحقیق

بخش اول: آمار توصیفی

میانگین سن شرکت‌کنندگان در این پژوهش ۳۷ سال و میانگین سن شوهرانشان ۴۱ سال بوده است. حدود ۱۶ درصد زنان تحصیلات زیر دیپلم، ۲۸ درصد تحصیلات دیپلم یا فوق دیپلم، ۳۴ درصد تحصیلات کارشناسی و ۱۲ درصد تحصیلات کارشناسی ارشد و بالاتر داشته‌اند. همچنین، در مورد سطح تحصیلات همسران، بالاترین درصد را مقطع کارشناسی (۳۲ درصد) به خود اختصاص داده است. حدود ۵۶ درصد پاسخ‌گویان غیرشاغل و ۳۴ درصد شاغل بوده‌اند. علاوه بر این، میانگین مدت ازدواج ۱۶ سال بوده است و اکثریت پاسخ‌گویان به خانواده‌های چهارنفره تعلق داشته‌اند.

بخش دوم: آمار استنباطی

فرضیه اول: بین سرمایه فرهنگی نهادینه شده زنان و ساختار قدرت در خانواده ارتباط معنادار وجود دارد.

جدول ۱. آزمون همبستگی بین سرمایه فرهنگی نهادینه شده زنان و ساختار قدرت در خانواده

ساختار قدرت در خانواده	سرمایه فرهنگی نهادینه شده
۰٫۳۸	ضریب همبستگی
۰٫۰۴	سطح معناداری

جدول ۱ نشان دهنده نتایج به دست آمده از آزمون همبستگی رابطه بین سرمایه فرهنگی نهادینه شده و ساختار قدرت در خانواده است. ضریب همبستگی نشان دهنده یک رابطه تقریباً متوسط و مثبت و مستقیم بین دو متغیر مذکور است. بدین معنا که با افزایش سرمایه فرهنگی تجسم یافته، قدرت زنان نیز در خانواده افزایش می یابد. با توجه به سطح معناداری به دست آمده ($sig=0.04$) فرضیه مذکور تأیید می شود.

فرضیه دوم: بین سرمایه فرهنگی تجسم یافته زنان و ساختار قدرت در خانواده ارتباط معنادار وجود دارد.

جدول ۲. آزمون همبستگی بین سرمایه فرهنگی تجسم یافته زنان و ساختار قدرت در خانواده

ساختار قدرت در خانواده	سرمایه فرهنگی تجسم یافته
۰٫۴۸	ضریب همبستگی
۰٫۰۰	سطح معناداری

جدول ۲ نشان دهنده نتایج به دست آمده از آزمون همبستگی رابطه بین سرمایه فرهنگی تجسم یافته و ساختار قدرت در خانواده است. ضریب همبستگی نشان دهنده یک رابطه متوسط و مثبت و مستقیم بین دو متغیر مذکور است. بدین معنا که با افزایش سرمایه فرهنگی تجسم یافته زنان، قدرت آنها نیز در خانواده افزایش می یابد. با توجه به سطح معناداری به دست آمده ($sig=0.00$) فرضیه مذکور تأیید می شود.

فرضیه سوم: بین سرمایه فرهنگی عینیت یافته زنان و ساختار قدرت در خانواده ارتباط معنادار وجود دارد.

جدول ۳. آزمون همبستگی بین سرمایه فرهنگی عینیت یافته زنان و ساختار قدرت در خانواده

ساختار قدرت در خانواده	سرمایه فرهنگی عینیت یافته
۰٫۳۹	ضریب همبستگی
۰٫۰۰	سطح معناداری

جدول ۳ نشان‌دهنده نتایج به‌دست‌آمده از آزمون همبستگی رابطه بین سرمایه فرهنگی عینیت‌یافته و ساختار قدرت در خانواده است. ضریب همبستگی یک رابطه تقریباً متوسط و مثبت و مستقیم بین دو متغیر مذکور را نشان می‌دهد. بدین معنا که با افزایش سرمایه فرهنگی عینیت‌یافته زنان، قدرت آن‌ها نیز در خانواده افزایش می‌یابد. با توجه به سطح معناداری به‌دست‌آمده ($\text{sig}=0/00$) فرضیه مذکور تأیید می‌شود.

فرضیه چهارم: سرمایه فرهنگی زنان قدرت آن‌ها را در ساختار توزیع قدرت خانواده افزایش می‌دهد.

جدول ۴. آزمون همبستگی بین سرمایه فرهنگی زنان و ساختار قدرت در خانواده

ساختار قدرت در خانواده	سرمایه فرهنگی
۰٫۲۷	ضریب همبستگی
۰٫۰۰	سطح معناداری

جدول ۴ نشان‌دهنده نتایج به‌دست‌آمده از آزمون همبستگی رابطه بین سرمایه فرهنگی به‌طور کلی و ساختار قدرت در خانواده است. ضریب همبستگی نشان‌دهنده یک رابطه تقریباً ضعیف و مثبت و مستقیم بین دو متغیر مذکور است. بدین معنا که به موازات افزایش سرمایه فرهنگی زنان، قدرت آن‌ها نیز در خانواده افزایش می‌یابد. با توجه به سطح معناداری به‌دست‌آمده ($\text{sig}=0/00$) فرضیه مذکور تأیید می‌شود.

فرضیه پنجم: بین متغیرهای زمینه‌ای و ساختار قدرت در خانواده ارتباط معنادار وجود دارد.

جدول ۵. ضریب همبستگی بین متغیرهای زمینه‌ای و قدرت

متغیرها	ضریب همبستگی	سطح معناداری
سن زن	-۰٫۲۰	۰٫۱۵
سن شوهر	-۰٫۲۱	۰٫۱۳
مدت ازدواج	-۰٫۲۰	۰٫۱۵
تحصیلات مرد	۰٫۳۱	۰٫۰۳
اشتغال زن	۰٫۴۹	۰٫۰۰۱
تعداد اعضای خانواده	-۰٫۳۶	۰٫۰۱

جدول ۵ نشان‌دهنده ضریب همبستگی پیرسون بین متغیرهای زمینه‌ای و قدرت زنان در خانواده است. نتایج مندرج در جدول ۵ نشان می‌دهد که رابطه معناداری حداقل در سطح ۹۵ درصد اطمینان بین قدرت زن در خانواده با متغیرهای تحصیلات مرد، اشتغال زن و تعداد اعضای خانواده وجود دارد که ضرایب همبستگی بین متغیر وابسته با تحصیلات مرد یک رابطه مثبت و ضعیف ($R=0/31$) را نشان می‌دهد و بین اشتغال و متغیر وابسته رابطه مثبت و تقریباً قوی ($R=0/49$). همچنین، ضریب همبستگی نشان‌دهنده یک رابطه منفی و ضعیف ($R=-0/36$) بین تعداد اعضای خانواده و متغیر وابسته است. بدین معنا که با افزایش تحصیلات مرد، نمره زنان

در ساختار توزیع قدرت خانواده افزایش می‌یابد و زنان شاغل نسبت به زنان خانه‌دار قدرت بیشتری در این ساختار دارند، اما با افزایش تعداد اعضای خانواده از قدرت زنان کاسته می‌شود.

تحلیل رگرسیون چند گانه به روش گام به گام

در این مدل، کلیه عوامل در نظر گرفته شده به‌عنوان متغیر مستقل و تأثیرگذار بر میزان قدرت زن در خانواده وارد معادله شدند. نتایج در جدول ۶ ارائه شده است.

جدول ۶. عناصر متغیرهای درون معادله برای پیش‌بینی قدرت

مرحله	متغیر	ضریب B	Beta	T	sig	R ²
۱	اشتغال زن	۰/۱۷	۰/۳۴	۲/۵۷	۰/۰۱	۰/۲۲
۲	تعداد اعضای خانواده	-۰/۰۵	-۰/۲۸	-۲/۳۱	۰/۰۲	۰/۳۲
۳	سرمایه فرهنگی	۰/۰۷	۰/۲۷	۲/۰۳	۰/۰۳	۰/۴۰

همان‌طور که جدول ۶ نشان می‌دهد، اشتغال زن نخستین تبیین‌کننده میزان قدرت وی در خانواده است و ۲۲ درصد از تغییرات متغیر وابسته توسط این متغیر پیش‌بینی می‌شود. ضریب B نشان می‌دهد که بین اشتغال زن و قدرت وی در خانواده رابطه مثبت وجود دارد؛ بدین معنا که زنان شاغل در خانواده قدرت بیشتری از زنان خانه‌دار دارند. مقدار T برای این متغیر برابر ۲/۵۷ و سطح معناداری $\text{sig} = ۰/۰۱$ است. متغیر تعداد اعضای خانواده دومین عامل وارد شده به معادله رگرسیونی و پیش‌بینی‌کننده تغییرات متغیر وابسته است. ضریب B نشان می‌دهد که بین تعداد اعضای خانواده و قدرت زن در خانواده ارتباط منفی وجود دارد؛ یعنی هرچه تعداد اعضای خانواده بیشتر باشد، قدرت زن کمتر خواهد شد. می‌توان در توضیح گفت با افزایش تعداد اعضای خانواده، قدرت موجود بین تعداد بیشتری تقسیم و در نتیجه از قدرت زن کاسته خواهد شد. مقدار T برای این متغیر برابر ۲/۳۱ و سطح معناداری $\text{sig. T} = ۰/۰۲$ است. در آخرین مرحله، متغیر سرمایه فرهنگی وارد معادله رگرسیونی شده و ضریب تعیین به ۴۰ درصد رسیده است. طبق ضریب B مندرج در جدول ۶، بین این دو متغیر ارتباط مثبت وجود دارد؛ بدین معنا که با افزایش سرمایه فرهنگی زنان، قدرت آن‌ها نیز در خانواده بیشتر می‌شود. مقدار T برای این متغیر برابر ۰/۰۳ و سطح معناداری $\text{sig. T} = ۰/۰۳$ است.

مدل ساختاری رابطه بین متغیرهای مستقل و متغیر وابسته

برای رسم مدل مسیر از ضرایب بتای متغیرهایی استفاده شده است که مقدار T آن‌ها در سطح معناداری قرار دارد. با توجه به مدل مسیر می‌توان گفت که در میان متغیرهای گنجانده شده در آن، بیشترین تأثیر مستقیم بر ساختار قدرت در خانواده را متغیر اشتغال زن با ضریب مسیر

۰/۳۴ و تعداد اعضای خانواده در مرحله بعد با ضریب مسیر ۰/۲۸ داشته‌اند. وزن بتا برای متغیر اصلی تحقیق، یعنی سرمایه فرهنگی، برابر ۰/۲۷ است که در مرتبه سوم قرار می‌گیرد. البته اشتغال زن به‌طور غیرمستقیم از طریق تأثیر بر تعداد اعضای خانواده نیز بر متغیر وابسته تأثیرگذار بوده است. اشتغال زن با وزن بتای ۰/۴۵ به‌طور کلی بیشترین تأثیر را از میان همه متغیرهای مستقل بر توزیع قدرت در خانواده داشته است. جدول ۷ تأثیرات مستقیم، غیرمستقیم و کل هر یک از متغیرها بر ساختار قدرت در خانواده را به‌طور خلاصه طبق مدل تجربی تحقیق ارائه می‌دهد. مقایسه ضرایب نشان می‌دهد که بیشترین تأثیر مستقیم و غیرمستقیم مربوط به کدام یک از متغیرهاست.

جدول ۷. اثرات مستقیم، غیرمستقیم و کل متغیرهای مستقل بر متغیر وابسته

متغیرها	اثر مستقیم	اثر غیرمستقیم	اثر کل
سرمایه فرهنگی	۰/۲۷	۰/۲۷
تحصیلات مرد	۰/۲۰	۰/۲۰
اشتغال زن	۰/۳۴	۰/۱۱	۰/۴۵
تعداد اعضای خانواده	۰/۲۸	۰/۲۳	۰/۳۶

بحث و نتیجه‌گیری

از میان انبوه عوامل تأثیرگذار بر میزان بهره‌مندی زنان از قدرت در ساختار توزیع قدرت خانواده، نوشتار حاضر چگونگی تأثیر سرمایه فرهنگی را با سنجش ابعاد آن از نظر بوردیو (تجسم‌یافته، عینیت‌یافته و نهادینه‌شده) بررسی کرد. از نظر بوردیو، این حجم و نوع سرمایه فرهنگی است که موقعیت افراد در خانواده و جامعه را مشخص می‌کند. از همین رو، فرض بر این گذاشته شد که سرمایه فرهنگی زنان جایگاه آن‌ها را در ساختار توزیع قدرت بهبود بخشیده و کفه ترازوی قدرت را به نفع آن‌ها متمایل تر می‌کند. جهت بررسی فرض مذکور، از زاویه دو نظریه منابع و مبادله به موضوع پژوهش نگاه شد. نظریه منابع، افزایش منابع در دسترس افراد را عامل افزایش قدرت آن‌ها می‌داند. بدین معنا که به موازات بهره‌مندی بیشتر افراد از منابع، که می‌تواند تحصیلات، شغل، درآمد و... باشد، قدرت آن‌ها نیز افزایش خواهد یافت. پس طبق این نظریه، هرچه زنان منابع بیشتری داشته باشند، قدرت چانه‌زنی بیشتر و توانایی بالاتری برای بهبود موقعیت خود در ساختار توزیع قدرت خانواده خواهند داشت. نظریه منابع از سوی دیگر، همه فعالیت انسان‌ها را نوعی مبادله می‌داند که هدف در این فعالیت‌ها رسیدن به حداکثر سود است. از دیدگاه این نظریه در فرایند مبادله، اگر یک طرف به ارائه چیزی هم‌سنگ و هم‌ارزش به طرف مقابل قادر نباشد، احتمال دارد برای رفع نیازش تسلیم و مطیع او شود. بنابراین، اگر زنان در روابط متقابل با همسرانشان، که مهم‌ترین منبع رفع

نیازهای آن‌ها محسوب می‌شوند، چیزی برابر برای ارائه نداشته باشند، امکان دارد که از خواسته‌های خود بگذرند و تابع شوهرانشان شوند.

در تحقیق پیش رو، متغیر قدرت در خانواده از ترکیب سه شاخص ساخت قدرت- که خود ترکیبی است از دو شاخص تقسیم کار در خانه و قدرت در تصمیم‌گیری‌ها- قلمروی قدرت و شیوه اعمال قدرت به دست آمد و سرمایه فرهنگی همان‌طور که ذکر شد با سنجش سه بعد نهادینه شده، تجسم یافته و عینیت یافته. یافته‌ها از وجود یک رابطه معنادار ($\text{sig}=0/04$) بین سرمایه فرهنگی نهادینه شده، که از طریق معرف‌هایی مثل میزان تحصیلات و... سنجیده شد، و ساختار قدرت در خانواده حکایت دارد. بدین معنا که با افزایش سطح تحصیلات زنان و همچنین بهره‌مندی هرچه بیشتر از مدارک مبتنی بر توانایی‌های ذهنی و جسمی، بر قدرت آن‌ها در خانواده نیز افزوده می‌شود. همچنین، بین سرمایه فرهنگی تجسم یافته، که با انواع قابلیت‌ها و مهارت‌های جسمی و ذهنی مثل ورزش، نویسندگی، نقاشی و... بررسی شد، با متغیر وابسته ارتباط معنادار ($\text{sig}=0/00$) دیده شد. نتایج حاکی از یک ارتباط متوسط و مثبت و مستقیم ($r=0/48$) بین دو متغیر مذکور است؛ یعنی به موازات افزایش سرمایه فرهنگی تجسم یافته، قدرت زنان نیز در خانواده افزایش پیدا خواهد کرد. همچنین، نتایج بین سرمایه فرهنگی عینیت یافته، که از طریق میزان مصرف کالاهای فرهنگی مثل میزان مطالعه کتاب و مجلات و... سنجیده شد، و قدرت ارتباط معناداری ($\text{sig}=0/00$) را نشان داد. مقدار R (0/39) نشان‌دهنده وجود ارتباطی متوسط و مثبت و مستقیم بین این دو متغیر است. پس با افزایش سرمایه فرهنگی عینیت یافته نیز، قدرت زنان در خانواده افزایش خواهد یافت.

فرضیه چهارم پژوهش ارتباط بین سرمایه فرهنگی به‌طور کلی و قدرت را بررسی کرد که نتایج وجود یک رابطه معنادار ($\text{sig}=0/00$) بین این دو متغیر اصلی تحقیق را تأیید کردند. بنابراین، فرض تحقیق حاضر مبنی بر تأثیر سرمایه فرهنگی زنان بر افزایش قدرت آن‌ها در خانواده تأیید می‌شود و نتایج به دست آمده گویای پیوند بین سطح نظری و سطح تجربی پژوهش است. همان‌طور که توضیح داده شد، نظریه منابع بر اهمیت در اختیار داشتن منابع ارزشمند در بالارفتن قدرت در خانواده تأکید می‌کند و نظریه مبادله معتقد است که هرگاه فردی به چیزی که از آن دیگری است نیاز داشته باشد ولی نتواند چیز قابل مقایسه‌ای ارائه دهد، ممکن است مطیع و فرمان‌بردار شود. بنابراین، اگر سرمایه فرهنگی را به منزله منبعی ارزشمند در نظر بگیریم، افزایش حجم آن در دست زنان می‌تواند به بهبود جایگاه آن‌ها در خانواده کمک کند و زن در ارتباط مقابل با شوهرش با تکیه بر این منبع ارزشمند، در موقعیت ضعف قرار نگیرد و مجبور به گذشت از خواسته‌هایش نشود.

ضرایب همبستگی بین متغیرهای زمینه‌ای و متغیر وابسته نشان می‌دهد که رابطه معناداری حداقل در سطح ۹۵ درصد اطمینان بین قدرت زن در خانواده با متغیرهای تحصیلات

مرد، اشتغال زن و تعداد اعضای خانواده وجود دارد. ضرایب همبستگی بین متغیر وابسته با تحصیلات مرد رابطه‌ای مثبت و ضعیف ($r=0/31$) را نشان می‌دهد و بین اشتغال زن و متغیر وابسته، رابطه‌ای مثبت و تقریباً قوی ($r=0/49$)، همچنین، ضریب همبستگی نشان‌دهنده یک رابطه منفی و ضعیف ($r=-0/36$) بین تعداد اعضای خانواده و متغیر وابسته است. بدین معنا که با افزایش تحصیلات مرد، نمره زنان در ساختار توزیع قدرت خانواده افزایش می‌یابد و زنان شاغل نسبت به زنان خانه‌دار قدرت بیشتری در این ساختار دارند، اما با افزایش تعداد اعضای خانواده از قدرت زنان کاسته می‌شود.

علاوه بر این، رگرسیون گام‌به‌گام حضور سه متغیر اشتغال زن، تعداد اعضای خانواده و سرمایه فرهنگی را در معادله نشان می‌دهد که به ترتیب اهمیت وارد معادله شده و هر سه متغیر با هم ۴۰ درصد از تغییرات متغیر وابسته را پیش‌بینی کرده‌اند. در آخر، تحلیل مسیر بین متغیرهایی که مقدار T آن‌ها در سطح معناداری قرار داشت (سرمایه فرهنگی، اشتغال زن، تحصیلات مرد، تعداد اعضای خانواده) نشان می‌دهد که بیشترین تأثیر مستقیم و غیرمستقیم بر متغیر وابسته مربوط به متغیر زمینه‌ای اشتغال زن است و متغیر مذکور روی هم‌رفته بیشترین تأثیر را بر قدرت زنان در خانواده نشان داده است. نتایج تحقیق سفیری و آراسته [۶]، زو و بیان [۱۹]، سئول [۱۵] و توکیوس و همکاران [۱۷] تأیید می‌کند که هرچه منابع اقتصادی در دسترس زنان بیشتر باشد، قدرت بیشتری در خانواده دارند و زنان شاغل، روابطی دموکراتیک‌تر و دوسویه‌تر را با شوهران خود تجربه می‌کنند. همچنین، نتایج مطالعه توسلی و سعیدی [۲]، بر اهمیت منابع در دسترس زنان تأکید و تأیید می‌کند که برخورداری هرچه بیشتر از منابعی مثل درآمد و تحصیلات و... می‌تواند قدرت بیشتری را برای زنان در ساختار قدرت خانواده به همراه داشته باشد و تحقیق عنایت و رئیسی [۷] همین نتیجه‌گیری را در مورد متغیر سرمایه اجتماعی به‌منزله یکی از منابع قدرت دارد. بدین معنا که سرمایه اجتماعی بیشتر، در مناسبات قدرت جایگاه بهتری را به فرد خواهد داد.

منابع

- [۱] آبوت، پاملا؛ والاس، کلر (۱۳۸۰). *جامعه‌شناسی زنان*، ترجمه منیژه نجم‌عراقی. تهران: نی، چ ۴.
- [۲] آزادارمکی، تقی (۱۳۸۹). *جامعه‌شناسی خانواده ایرانی*، تهران: سمت، چ ۲.
- [۳] اعزاز، شهلا (۱۳۸۹). *جامعه‌شناسی خانواده*، تهران: روشنگران و مطالعات زنان، چ ۷.
- [۴] بایگانی، بهمن، کاظمی، علی (۱۳۸۹). «بررسی مبانی تئوریک مفهوم سرمایه فرهنگی»، *برگ فرهنگ* (۲۱): ص ۲۱-۸.
- [۵] برناردز، جان (۱۳۸۴). *درآمدی به مطالعات خانواده*، ترجمه حسین قاضیان. تهران: نی، چ ۲.
- [۶] توسلی، افسانه؛ سعیدی، وحیده (۱۳۹۰). «تأثیر اشتغال زنان بر ساختار قدرت در خانواده‌های شهر ایوانکی»، *زن در توسعه و سیاست* ۹(۳): ص ۱۳۳-۱۴۴۹.

- [۷] روحانی، حسن (۱۳۸۸). «درآمدی بر نظریه سرمایه فرهنگی»، راهبرد، ۱۸(۵۳)، ص ۷-۵۳.
- [۸] ریتزر، جرج (۱۳۷۴). *نظریه‌های جامعه‌شناسی در دوران معاصر*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: علمی، چ ۲.
- [۹] ساروخانی، باقر (۱۳۸۴). «زن، قدرت و خانواده، پژوهشی در جایگاه زن در هرم قدرت در خانواده»، فصل‌نامه پژوهش زنان، ۳ (۲): ص ۲۹-۵۰.
- [۱۰] سفیری، خدیجه؛ آراسته، راضیه (۱۳۸۷). «بررسی رابطه سرمایه اقتصادی زنان با نوع روابط همسران در خانواده»، *تحقیقات زنان* ۲(۱)، ص ۱۱۴-۱۴۷.
- [۱۱] عنایت، حلیمه؛ رئیسی، طاهره (۱۳۹۱). «سنجش عوامل مؤثر بر توزیع قدرت در خانواده»، زن در توسعه و سیاست ۱۰(۱)، ص ۲۳-۴۰.
- [۱۲] فاضلی، محمد (۱۳۸۶). *جامعه‌شناسی مصرف موسیقی*، تهران: پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات.
- [۱۳] کوئن، بروس (۱۳۸۳). *مبانی جامعه‌شناسی*، ترجمه غلام‌عباس توسلی و رضا فاضل، تهران: سمت، چ ۱۵.
- [۱۴] گیدنز، آنتونی (۱۳۸۹). *جامعه‌شناسی*، ترجمه حسن چاوشیان، تهران: نی، چ ۵.
- [۱۵] میل، جان استوارت (۱۳۸۵). *انقیاد زنان*، ترجمه علاء‌الدین طباطبایی. تهران: هرمس، چ ۲.
- [۱۶] هومین‌فر، الهام (۱۳۸۲). «تحول جامعه‌پذیری جنسیتی»، *پژوهش زنان* ۱(۷)، ص ۸۹-۱۱۳.
- [17] Christin, Angele (2012). "Gender and highbrow cultural participation in the United States", *Journal of Poetics* 40 (5): pp 423-443.
- [18] Commuri, Suraj and James w. Gentry (2005). "Resource Allocation in Households with Women as Chief Wage Earners", *Journal of consumer research* 32: pp 185-195.
- [19] Hopkins, Christopher and Cynthia Webster (2009). "Summary Brief Resource Theory And Marital Decision-Making Power: The Utilization Of An Hedonic Modeling Approach", *Journal of Marriage and Family* 23(2): pp 9-26.
- [20] Kiriti, Tabitha et al (2001). "Female Participation in Decision Making in Agricultural Households in Kenya: Empirical Findings", *University of Queensland* 20: pp 1-39.
- [21] Seol, Byung-Soo (2008). "Ethnicity in the Process of Acculturation of Korean Australians: Focused on Family Life Patterns", *Journal of International Area Studies Review* 11(1): pp 169-189.
- [22] Sullivan, Oriel (2000). "The Division of Domestic Labour. Twenty Years of Change?", *Journal of Sociology* 34(3): pp 437-456.
- [23] Tokuc, Burcu et al (2010). "Doestic Violence Against Married Women in Edirne", *Journal of Interpersonal Violence* 25(5): pp 832-847.
- [24] Villarreal, Andres (2007). "Women's Status, Coercive Control, and Intimate Partner Violence in Mexico", *Journal of Marriage and Family* 69: (2): pp 418-434.
- [25] Zuo, Jiping and Yanjie Bian (2005); "Beyand Resources and Patriarchy: Marital Construction of Family: The Case of Taiwan", *Journal of Comparative Family Studies* 36 (4): pp 601-622
- [26] Zuo, Jiping (2008). "Marital Construction of Family Power Among Male-Out-Migrant Couples in a Chinese Village: A Relation-Oriented Exchange Model", *Journal of Family Issues* 29 (5): pp 663-691.